

رابطه علوم انسانی اجتماعی با گفتمان و الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت

gjamshidi@ut.ac.ir

غلامرضا جمشیدیها / دانشیار گروه علوم اجتماعی اسلامی دانشگاه تهران

iman.erfanmanesh@gmail.com

ایمان عرفان‌منش / دانشجوی دکتری تخصصی جامعه‌شناسی فرهنگی دانشگاه تهران

دریافت: ۱۳۹۳/۰۵/۱۷ - پذیرش: ۱۳۹۳/۰۹/۲۰

چکیده

هدف انقلاب اسلامی ایران برای رسیدن به تمدنی متعالی، نیازمند بهره‌گیری از مدل پیشرفتی است که در آن مؤلفه‌های دین، علم، فرهنگ و تمدن با یکدیگر معاضدت داشته باشند. این مقاله با روش تحقیق اسنادی و با استعانت از دیدگاه شهید مطهری، تلاش می‌کند تا مدلی از پیشرفت را متناسب با شرایط کنونی گفتمان انقلاب اسلامی استخراج کرده و مختصات آن را به اجمال معرفی نماید. با تدقیق در مسئله پیشرفت در شهید مطهری، گونه‌ای از مسئله گفتمانی مشتمل بر دو بُعد شناختی و عملی هویدا می‌شود که به ترتیب مرتبط با قوت علم (به‌ویژه علوم انسانی اجتماعی) و الگوهای از خرده نظامات اجتماعی (یعنی سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت و خانواده) می‌باشند. همچنین ترابط میان علم و دین از یک سو و میان فرهنگ‌سازی و دین از سوی دیگر، نقشی محوری در پیشرفت جامعه و شکل‌گیری تمدن اسلامی دارد.

کلیدواژه‌ها: شهید مطهری، پیشرفت، دین، علم، گفتمان، الگو، علوم انسانی اجتماعی.

مقدمه و طرح مسئله

توجه به مسئله پیشرفت جامعه یکی از علقه‌های نظری برای متفکران ایرانی به‌ویژه پس از دوره قاجار بوده و پس از انقلاب اسلامی ایران، این مسئله به یکی از مهم‌ترین ضروریات برای جامعه تبدیل شده است. مؤلفه‌های موردنظر انقلاب اسلامی ایران از پیشرفت، مسیری را طراحی و تسهیل می‌کند که در نهایت به احیا و اعتلای تمدن اسلامی می‌انجامد (تشکل هماهنگ انسان‌ها در حیات معقول با روابط عادلانه و اشتراک همه افراد و گروه‌های جامعه در پیشبرد اهداف مادی و معنوی انسان‌ها در همه ابعاد مثبت، تمدن تعریف می‌شود) (جعفری، ۱۳۷۵، ص ۱۶۱). برقراری آن نظم و هماهنگی در روابط انسان‌های یک جامعه که تصادم‌ها و تزاخم‌های ویرانگر را متفی سازد و رقابت در مسیر رشد و کمال را جای‌گزین آنها کند، به‌گونه‌ای که زندگی اجتماعی افراد و گروه‌های آن جامعه موجب بروز و فعلیت یافتن استعدادهای سازنده آن باشد، نشان‌دهنده تمدن است (همان، ص ۲۳۳). در این مسیر مؤلفه‌های دین، فرهنگ و علم نقشی بنیادین دارند و رسیدن به تمدن از خلال پیشرفت جامعه حاصل می‌شود (همان، ص ۲۲۳). توجه به مؤلفه علم، جایگاهی ممتاز دارد؛ زیرا هر تمدنی نیازمند بخشی از معرفت‌ها و علوم مقتضی با خود بوده، توانمندی نظری و عملی تمدن، وابسته به آن علوم است. برای مثال، تمدن غرب پس از دوره رنسانس و به‌ویژه عصر روشنگری، رفته‌رفته مبانی مرتبط با چارچوب معرفت‌شناختی جامعه و تمدن خود را طراحی کرد که دانش‌هایی همچون فلسفه سیاسی، تاریخ و اقتصاد سیاسی سهمی مهم در شکل دادن به علوم اجتماعی مدرن داشتند؛ به‌گونه‌ای که بخش اعظمی از علوم انسانی اجتماعی موجود و رایج، وام‌دار مبانی علوم اجتماعی دوره مدرن و پس از آن است.

برخلاف بعضی ادعاها مبنی بر جهان‌شمول بودن علوم انسانی اجتماعی که در تمدن غرب شکوفا شده‌اند، چنین علومی تماماً میراثی درخور و برآورنده برای همه جوامع و تمدن‌ها نیستند؛ زیرا علوم انسانی اجتماعی در برخی از جنبه‌ها، تابعی از نوع نگرش به انسان (انسان‌شناسی) در هر جامعه و تمدن‌اند. به‌علاوه عناصر برساننده فلسفه علوم اجتماعی می‌توانند در هر جامعه و تمدن، تفاوت‌هایی آشکار داشته باشند؛ برای مثال، شاکله علوم اجتماعی در تمدن غرب بر مبنای جدایی علم از دین سازمان یافته است، اما علوم انسانی اجتماعی در تمدن اسلامی دارای بنیان‌هایی متفاوت‌اند و مناسبات متفاوتی با مؤلفه‌های دین و فرهنگ دارند. برای جامعه ایران پس از انقلاب اسلامی، پیشرفت و رسیدن به تمدن، مستلزم ایفای روابط متقابل میان مؤلفه‌های دین، فرهنگ و علم است.

در شرایط امروز جامعه ایران، مسئله پیشرفت بر اساس الگوی اسلامی-ایرانی اهمیتی فراوان یافته

است. شناختن مناسبات نظری مسئله پیشرفت و ارتباط آن با دین، علم و تمدن، نخستین گام برای پردازش مفهومی و نظری است. علوم انسانی اجتماعی محوری مهم در فراهم آوردن زمینه‌های گفتمان و الگوی اسلامی بر عهده دارند. برای الحاق مبانی فرهنگی- اجتماعی به نقشه پیشرفت جامعه، شایسته است تا بعد معرفتی تمدن از قوت کافی برخوردار باشد. در این صورت است که می‌توان فعالانه به عرصه گفتمانی بین‌المللی وارد شد؛ زیرا علم مهم‌ترین بعد نظری گفتمان را برمی‌سازد.

مسئله اصلی این مقاله پرسشی درباره چگونگی نقش علوم انسانی و اجتماعی در گفتمان و الگوی اسلامی پیشرفت است. هدف مقاله نیز نشان دادن ضرورت بحث از نظریه‌پردازی در زمینه پیشرفت جامعه ایران اسلامی، با اتکا به آرای شهید مطهری برای تقویت مبانی گفتمان و الگوی اسلامی است.

پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌هایی درباره نظر شهید مطهری در زمینه رابطه دین، علم، تمدن و پیشرفت انجام شده است؛ اما نمی‌توان به پژوهش مستقلی اشاره کرد که به‌تازگی و با عنایت به نیاز جدید علمی کشور نسبت به گفتمان و الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی انجام شده باشد. به‌علاوه ترکیب هم‌زمان عناصر چهارگانه یادشده در بین آثار علمی تولیدشده چندان به چشم نمی‌خورد. برای نمونه، در این بخش سه پژوهش مرتبط را که نماینده پیشینه علمی موضوع‌اند، معرفی و بررسی می‌کنیم:

کاشفی (۱۳۷۶) در پژوهشی درباره علم و دین از دیدگاه شهید مطهری، به بررسی رابطه دین، علم و فلسفه پرداخته است. محقق کوشیده تا نقد شهید مطهری نسبت به دیدگاه‌های رایج غربی درباره سه‌گانه مذکور را مطرح سازد و تمایز خاستگاه اسلامی وی را برجسته و زوایای مختلف آن را بررسی کند. اتصال علم به دین، انواع رابطه علم و دین و دیدگاه اسلام درباره این رابطه یکی از موضوعات مهم بررسی شده به‌شمار می‌آید.

مهدوی‌نژاد (۱۳۸۱) در مقاله‌ای با موضوع رابطه علم و دین با تکیه بر دیدگاه شهید مطهری، پس از مرور چستی علم و دین نزد مکاتب پرشمار سه رابطه تعارض، تفارق و تعاضد را به دقت بررسی کرده است. انواع تعارض علم و دین به چهار دسته تقسیم شده‌اند: گزاره‌های علمی و دینی؛ پیش‌فرض‌های علمی و دینی؛ روحیات علمی و دینی و جهان‌بینی علمی و دینی. همچنین مقاله به‌طور اجمالی دیدگاه شهید مطهری را درباره تعاضد دین و علم معرفی کرده است.

سرانجام/صغری (۱۳۸۵) در پژوهشی مبانی دین و توسعه در اندیشه شهید مطهری را توضیح داده

است. این مقاله، مرتبط‌ترین پژوهش با مقاله پیش‌روست. محقق کوشیده است تا دیدگاه‌های توسعه‌ای غربی را مرور کند و سپس با در پیش گرفتن رویکرد نظری آرای شهید مطهری، دیدگاهی جدید از توسعه ارائه داده است. البته نقد اصلی به پژوهش مزبور، به توصیفی و دایرة‌المعارفی بودن پژوهش است. به عبارت دیگر، شایسته بود تا محقق دیدگاه توسعه‌ای را با مؤلفه‌های اسلامی بر طبق آرای شهید مطهری و به شیوه‌ای تحلیلی با دسته‌بندی، ارائه اشکال الگویی و به صورت شماتیک معرفی کند.

ملاحظه روش‌شناختی مقاله

نظریات علوم انسانی به دلیل ارتباط با مفاهیم و اصطلاحات، به‌طور مضاعف نیازمند اعتبار و تدقیق روش‌شناختی‌اند. در رشته‌های علوم اجتماعی و به‌ویژه جامعه‌شناسی، هرچقدر به پژوهش‌های کلان نزدیک شویم، سهم مفاهیم و مباحث نظری افزایش می‌یابد و از وجه انضمامی آنها کاسته می‌شود. با عنایت به این مشخصه، پژوهش باید توسط راهبرد روش‌شناختی معینی هدایت و کنترل شود تا کیفیت و اعتبار آن تضمین گردد. این مقاله برای اشاره به نقش علوم انسانی و اجتماعی در مبانی نظری گفتمان و الگوی اسلامی پیشرفت، از روش تحقیق اسنادی استفاده کرده است.

روش اسنادی یعنی تحلیل آن دسته از اسنادی که شامل اطلاعات درباره پدیده‌ها یا موضوعات مورد مطالعه ماست (بیلی، ۱۹۹۴). با استفاده از این روش، امکان کاوش تفسیری درباره دیدگاه‌های اجتماعی پیشین میسر می‌شود (دایمون و هالووی، ۲۰۰۵، ص ۲۱۷). روش تحقیق اسنادی مناسب برای بررسی دیدگاه‌ها، نقد نظری، جمع‌آوری آرای متفکران اجتماعی، مقایسه تطبیقی رویکرد نظریه‌پردازان و بازنمایی رویکرد نظری مکاتب و پارادایم‌هاست. کشف، استخراج و طبقه‌بندی موضوعات، تکنیک‌های روش اسنادی را تشکیل می‌دهد.

رویکرد نظری

این مقاله در بررسی ترابط علوم انسانی و اجتماعی با گفتمان و الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت از نظریات اندیشمند مسلمان، شهید آیت‌الله مرتضی مطهری (۱۳۵۸-۱۲۹۸) که از هفده کتاب ایشان استخراج شده، استفاده کرده است. چهار کلیدواژه دین، علم، فرهنگ و تمدن در آرای ایشان با موضوع مقاله ارتباط دارد. در ادامه، این رابطه در دو بخش «دین، علم و تمدن» و «پیشرفت: دین، تمدن و فرهنگ‌سازی» تشریح می‌شود:

۱. دین، علم و تمدن

از دیدگاه شهید مطهری، اصلی که در دنیا تحول به وجود آورد، علم است. چرخ زندگی بر محور علم قرار گرفته و همه شئون حیات بشر به علم وابستگی یافته است (مطهری، ۱۳۶۳ الف، ص ۱۷۰). علم، نظامی است از فرضیه‌ها و نتایجی که یا در پرتو تجربه و یا بر بنیاد اصول منطقی گرفته می‌شوند (همو، ۱۳۸۱، ص ۳۲۴). علم هم جنبه عملی و هم جنبه نظری دارد (همان، ص ۳۲۸). علم، قدرت و توانایی است (همان، ص ۳۶۲).

ایشان معتقد است دلیل اینکه با آن همه سفارش و تأکید در اسلام درباره فریضه علم، این فریضه متروک مانده، مسئله‌ای اجتماعی است. باید علت اصلی را وجود گونه‌ای ناهمواری‌ها و دشواری‌هایی دانست که به عللی در جامعه اسلامی پیدا شدند، و امکان عمل به این سفارش عمومی را از بین بردند. یکی اینکه در فقه، علم به صورت فریضه‌ای همچون نماز، روزه، خمس، زکات و حج تلقی نشد. علم هم فریضه‌ای مقدم برای انجام فرایض دینی و هم مقدمه عزت و استقلال و داشتن یک اجتماع خوب است (همان، ص ۳۲۷-۳۳۴؛ همو، ۱۳۶۳ الف، ص ۱۶۵).

در دوران مدرن، تمدن غرب برای فرار از ایمان، علم را حلال همه مشکلات معرفی کرد (همو، ۱۳۷۳، ص ۵۳). به اعتقاد شهید مطهری، آنچه در اروپا «نه علم» بود، یعنی آنچه در علوم ریاضی و تجربی نمی‌گنجید و حاوی نظریه‌ای درباره انسان، اجتماع و جهان بود، به‌عنوان فلسفه رانده شد (کاشفی، ۱۳۷۶، ص ۵۱)؛ حال آنکه توسعه قلمرو علم و ارائه یک جهان‌بینی بر اساس آن، موجب تصور تضاد میان علم و دین می‌شود (مطهری، ۱۳۷۰ الف، ص ۴۳). اساساً تعادل نظام اجتماعی انسان با جدایی دین و علم از میان می‌رود (همو، ۱۳۶۲، ص ۲۰۰). پیشرفت علم و تمدن نیازی را که انسان به دین دارد، رفع نمی‌کند؛ بلکه انسان، هم به لحاظ شخصی و هم به لحاظ اجتماعی، نیازمند دین است (کاشفی، ۱۳۷۶، ص ۵۴ و ۵۵). علم افزایش و توسعه افقی را به انسان ارزانی می‌دارد و دین موجب افزایش ژرفایی می‌شود (مطهری، ۱۳۶۷ الف، ص ۱۶۶ و ۱۶۷). از نظر شهید مطهری، شکوفایی دانش در تمدن اسلامی مرهون دین است (مه‌دوی‌نژاد، ۱۳۸۱، ص ۴۴). همچنین با توجه به اینکه علوم انسانی از انسان برمی‌خیزند و انسان می‌تواند دین‌دار یا کافر باشد، نگرش ذهنی انسانی بر علوم انسانی تأثیر می‌گذارد (مطهری، ۱۳۵۹، ص ۱۸).

۲. پیشرفت: دین، تمدن و فرهنگ‌سازی

از دید شهید مطهری، تمدن، جهانی و فرهنگ، ملی است (همو، ۱۳۸۱، ص ۴۰۴). فرهنگ مجموعه

اندوخته‌های معنوی، فکری، روحی، عقلی، اخلاقی و اجتماعی یک قوم است (همان، ص ۴۰۵). تمدن و فرهنگ بشری در یک جا ثابت نیست، بلکه نقل و انتقال دارد. تاریخ نشان می‌دهد که در هر دوره یک گروه، نژاد یا ملت، مشعل دار تمدن و فرهنگ بشری بوده است. مثلاً ایران مدتی در دوره اسلامی مرکز بوده و اکنون اروپا و امریکا مرکز تمدن و فرهنگ دنیا هستند (همو، ۱۳۸۰، ص ۲۹۰).

شهید مطهری بر این باور است که با توجه به آیه «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (شوری: ۱۳)، اقامه دین به اقامه فرهنگ اسلامی است (مطهری، ۱۳۸۰، ص ۴۰۶). فرهنگ‌سازی در متن رسالت اسلام قرار گرفته است. مذهب پایه‌گذار فرهنگی نوین است که نه فرهنگی ملی، بل فرهنگی بشری یا تمدنی بشری است (همو، ۱۳۷۲ الف، ص ۶۶). فرهنگ اسلامی فرهنگ فطری و بشری است؛ در عین اینکه از جنبه فاعلی وابسته به قومی ویژه است، از جنبه کیفی رنگ قوم خاصی را ندارد (همو، ۱۳۸۱، ص ۴۰۵-۴۰۶). البته هیچ فرهنگی در جهان نداریم که از فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر بهره نگرفته باشد، ولی مسئله درباره کیفیت بهره‌گیری و استفاده است. یک نوع بهره‌گیری این است که فرهنگ و تمدن دیگر را بدون هیچ تعرضی در قلمرو خود قرار دهیم و نوع دیگر این است که از فرهنگ و تمدن دیگر تغذیه کنیم. فرهنگ اسلامی از نوع دوم است که فرهنگ‌های دیگر (یونانی، هندی، ایرانی و غیره) را در خود جذب کرد و با سیمایی مخصوص به خود ظهور و بروز یافت (همو، ۱۳۷۲ ب، ص ۱۹-۲۰).

در دیدگاه شهید مطهری، هر پیشرفتی را نمی‌توان تکامل دانست، اما هر تکاملی پیشرفت است؛ زیرا پیشرفت باید به همراه تعالی انسانیت باشد (مطهری، ۱۳۶۳ ب، ص ۲۷۶). بر همین اساس، انسان امروز با همه پیشرفت‌های معجزه‌آسا در ناحیه علم و فن، از لحاظ انسانیت نه تنها گامی پیش نرفته، بلکه به سیاه‌ترین دوران گام نهاده است. این یکی از تناقضاتی است که منطبق بشر امروز به آن گرفتار شده است. ریشه این مشکل، عدم توجه به نیاز دین و معنویت است. از میان همه مکتب‌ها، تنها اسلام قدرت پاسخ‌گویی به این نیاز را دارد (همو، ۱۳۷۷، ص ۲۵-۲۹)؛ به این دلیل که اسلام با پیشرفت واقعی زمان، پیش می‌رود، آن را مدیریت می‌کند و حتی جلوتر از آن راه می‌رود (اصغری، ۱۳۸۵، ص ۱۵۳).

در جامعه اسلامی، شئون مختلف زندگی اجتماعی یعنی فرهنگ، سیاست، قضاوت، اخلاق، تربیت و اقتصاد جدا از دین نیست (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۱۵ و ۱۶). امروز جهان اسلام بیش از هر وقت دیگری نیازمند یک نهضت قانون‌گذاری است که با یک دید نو، وسیع و همه‌جانبه از عمق تعلیمات

اسلامی ریشه بگیرد تا ریسمان فکری غربی از دست و پای مسلمانان باز شود. باید پیوند مسائل الهی با مسائل اجتماعی و سیاسی مشخص شود. شهید مطهری معتقد است وظیفه دانشمندان روشن فکر اسلامی این است که مکتب حقوقی اسلام را از وجهه‌های سیاسی و اقتصادی معرفی کنند (همو، ۱۳۷۰ ب، ص ۲۵۵ و ۲۵۶). این ضرورت به حدی است که مسئله عدم توجه ما به مسئولیت حفظ و نگهداری مقررات اسلامی به سبب عدم شناخت ما از فلسفه نظام‌های اجتماعی، سیاسی، حقوقی، جزایی و خانوادگی اسلام و عدم قدرت و توانایی ما در دفاع از آنها به یکی از مسائل بسیار حساس تبدیل شده است (همو، ۱۳۶۷ ب، ص ۱۴۵).

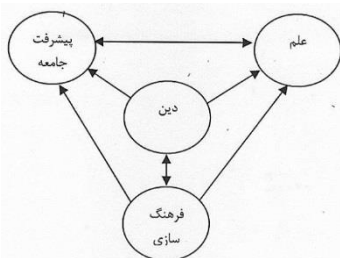
این مقاله در ادامه مطالب مربوط به مناسبات میان علوم انسانی، گفتمان و الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را در سه بخش ارائه خواهد کرد: ۱. الگو و مختصات پیشرفت، طبق آرای شهید مطهری، ۲. چگونگی رابطه گفتمان و الگوی اسلامی ایرانی، ۳. علوم انسانی و بُعد معرفتی تمدن اسلامی.

۱. الگو و مختصات پیشرفت

با بازخوانی آرای شهید مطهری، می‌توان به الگویی از رابطه دین، علم، فرهنگ و تمدن دست یافت و دو محور بنیادین را از آن بازنمایی کرد: ۱. مرکزیت دین در الگوی پیشرفت، ۲. ابعاد مسئله پیشرفت.

۱-۱. مرکزیت دین در الگوی پیشرفت

از سویی هسته مرکزی پیشرفت اجتماعی، دین است و از سوی دیگر، برپایی دین وابسته به فرهنگ و تمدن‌سازی است. علوم تجربی و انسانی تأمین‌کننده نیرو و قوه لازم برای حرکت و استمرار چنین تمدنی هستند که خود، از دین سرچشمه گرفته‌اند. علوم اگر به درستی استفاده شوند، به روند پیشرفت جامعه قدرت و توان می‌بخشند. این توانایی دارای ماهیتی هم نظری و هم فنی است. ساختن جامعه مطلوب نیز وابسته به علم است. در این میان، علوم انسانی نمی‌توانند فارغ از ارزش و اعتقاد اسلامی باشند.

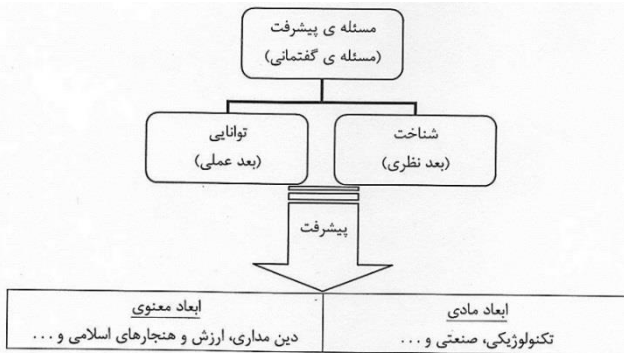


۱-۲. ابعاد مسئله پی

فرهنگ‌سازی از وظایف اسلام به‌شمار می‌آید و تا وقتی مقدمات اجتماعی این فرهنگ فطری و

جهان شمول در جامعه فراهم نشود، تمدن اسلامی شکل نخواهد گرفت. جامعه‌ای همچون ایران می‌تواند به مثابه علت فاعلی برای محقق ساختن تمدن جهانی اسلام عمل کند؛ اما پیشرفت جامعه دارای دو بُعد جدایی‌ناپذیر مادی و معنوی است. نهضت قانون‌گذاری در دیدگاه شهید مطهری به یک معنا متناظر با مقتضیات الگوی پیشرفت اسلامی است که دارای جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، آموزشی و نظام خانواده است. این الگو امروزه در دست تمدن غربی (امریکا و اروپا) قرار دارد.

شهید مطهری علم (از جمله علوم انسانی) را ضرورتی می‌داند که به سبب عدم پیشرفت در میان کشورهای اسلامی، به «مسئله‌ای اجتماعی» تبدیل شده است. تأثیر عوامل اجتماعی و تمدنی بر وضعیت علم و عالمان در جوامع اسلامی کانون توجه ایشان بوده که این، موضوعی از جنس «جامعه‌شناسی علم» است (ر.ک: توکل، ۱۳۸۹، ص ۲۴). به علاوه شهید مطهری، غفلت از ترتیب دادن الگوی پیشرفت اسلامی را از جنس «شناخت و توانایی» معرفی کرده است. به عبارت دیگر، این مسئله از ماهیتی «گفتمانی» برخوردار است؛ چراکه گفتمان دارای دو بُعد نظری (شناخت) و عملی (توانایی) است.



۲. چگونگی رابطه گفتمان و الگوی اسلامی ایرانی

۲-۱. تعریف لغوی و مفهومی گفتمان و الگو

«گفتمان» در لغت به معنای گفت‌وگو، محاوره و مکالمه است و به زبان و رای جمله و عبارت اشاره دارد. گفتمان در مطالعات جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، فلسفه و زبان‌شناسی به اعتبار استفاده‌ای که از آن می‌شود، معانی متفاوتی دارد. به اعتقاد گی، گفتمان چیزی بیش از زبان است و گفتمان‌ها همواره متضمن هماهنگ کردن زبان با شیوه عمل، تعامل، ارزش‌گذاری، باور داشتن، احساس، بدن‌ها، زبان‌ها، نمادهای غیرزبانی، اشیاء، ابزارها، فناوری‌ها، زمان و مکان هستند. انسان‌ها از این راه می‌کوشند تا با استعانت از گفتمان و ایجاد هویتی خاص، خود را متمایز کنند (گی، ۱۹۹۹، ص ۱۸-۲۵).

در فرهنگ فارسی معین، «الگو» مترادف با واژگان طرح، نمونه و روبه‌رو دانسته شده است (معین، ۱۳۷۸، ص ۳۴۲). یک الگو می‌تواند به‌مثابه رویه‌ای برای نیل به مطلوب تلقی شود. بی‌رو در فرهنگ علوم اجتماعی آورده است که الگو به معنای پدیده‌ای است که در یک گروه اجتماعی شکل گرفته، به این منظور که مدل یا راهنمای عمل در رفتارهای اجتماعی هم از دیدگاه کارکردی و هم روانی اجتماعی به کار می‌آید و الگوها شیوه‌هایی از زندگی‌اند که از صور فرهنگی نشئت می‌گیرند. الگوها بر افکار، نگرش‌ها و رفتارهای کنشگران تأثیر می‌گذارند (بیرو، ۱۳۷۰، ص ۱۳۰).

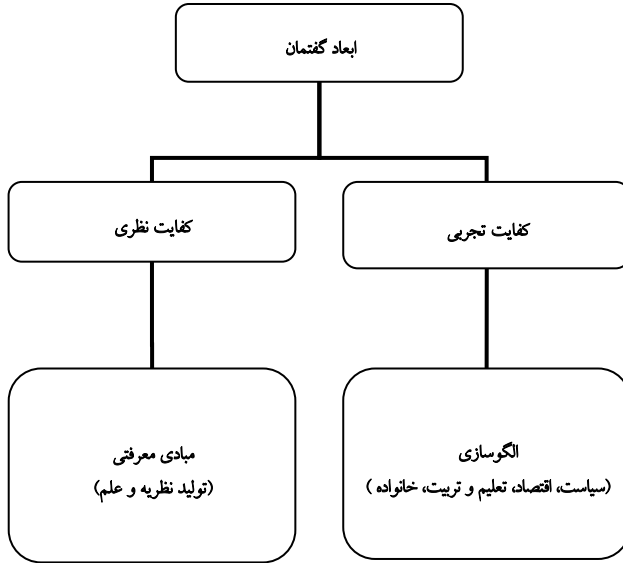
۲-۲. مسیر تمدن و فرهنگ‌سازی: کفایت نظری و تجربی گفتمان

با عنایت به نظریات شهید مطهری، هر تمدن یا هر انقلاب برای به وجود آمدن، علاوه بر ملزومات سیاسی و اقتصادی، نیازمند محتوای معرفتی است. علومی که در هر تمدن رشد می‌کنند، ریشه در علقه‌ها و اقتضانات معرفتی گفتمان حاکم بر آن تمدن دارند (مک‌کارتی، ۱۳۸۸، ص ۲۱۹؛ توکل، ۱۳۸۹، ص ۱۳۱ و ۱۳۲). پس از انقلاب اسلامی ایران، اصحاب علم و سیاست کوشیده‌اند تا گفتمان انقلاب اسلامی را در مناسبات قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی وارد سازند؛ اما لازمه قوت و انسجام چنین گفتمانی، علاوه بر محتوای فرهنگی اجتماعی آن، توانش گفتمان در عملیاتی کردن منسجم نظریات است. گفتمان انقلاب اسلامی ایران، به‌مثابه گفتمانی مولد و پویا، برای رقابت در میان دیگر گفتمان‌ها می‌باید از دو وجه «کفایت تجربی» و «کفایت نظری» برخوردار باشد. کفایت نظری به موضوع محتوای نظریه‌مند، منطقی و مستدل گفتمان اشاره دارد و کفایت تجربی، خود را در «الگو» متجلی می‌سازد.

گفتمان‌ها در وجه عینی و تجربی اقدام به الگوسازی از نهادهای جامعه یعنی سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت و خانواده می‌کنند (عرفان‌منش و صادقی فسایی، ۱۳۹۱). الگوهای مطلوب زمانی که در عمل تحقق یابند، کفایت گفتمان را در هر دو بُعد تجربی و نظری هویدا می‌سازند. آزمون هر گفتمان، توانش آن در عملیاتی کردن بُعد نظری خود در قالب الگوسازی و زمانی که الگوها در جامعه جریان یابند، کفایت گفتمان آشکار می‌شود. یک گفتمان تا وقتی از لحاظ نظری باکفایت نباشد، به گفتمانی مسموع، قدرتمند و پایدار مبدل نخواهد شد و در نتیجه، برای الگوسازی، عقیم به‌شمار خواهد آمد. مجموع همه الگوها از نهادهای بنیادین جامعه، «الگوی پیشرفت» جامعه و تمدن را تشکیل می‌دهد.

۲-۳. رویارویی گفتمان‌ها: گفتمان انقلاب اسلامی در مصاف با گفتمان‌های رقیب

با توجه به نظر شهید مطهری می توان گفت که تمدن مسلط دست کم تا سال های اخیر، تمدن غربی بوده



است؛ اما نمی توان حالت سکون برای چنین تمدنی قایل بود؛ زیرا این تمدن پایدار نیست و مؤلفه های لازم را برای حرکت مردمی و نهادی ندارد. همچنین همان گونه که پیش تر گذشت، شهید مطهری از کیفیت ویژه تمدن اسلامی، یعنی داشتن پایه های ثابت در عین برخورداری از قابلیت جذب زمینه های مثبت و مساعد سخن گفته است. با این حال می توان از رویارویی گفتمان ها به منزله یکی از مسائل پیش روی تمدن اسلامی نام برد. البته باید در نظر داشت که فرهنگ اسلامی خصلتی جهان شمول دارد.

تا پیش از وقوع انقلاب اسلامی ایران، دو گفتمان مهم یعنی لیبرالیسم و سوسیالیسم به مثابه بنیان های نظری و تجربی برای دیگر جوامع عمل می کردند (مطهری، ۱۳۶۳ الف، ص ۱۲۵). انقلاب ایران، ضمن معرفی جریان سوم، مناسبات گفتمانی را در عرصه نظری متحول کرده است. کفایت گفتمان انقلاب اسلامی زمانی تحکیم می شود که بتوان با یاری جستن از مبانی فرهنگی اجتماعی این گفتمان، زایایی عملی آن در تولید الگو را نیز تحقق بخشد. چنین گفتمانی به مثابه مصدر معرفتی، هیچ گاه به ورطه بحران هویت نیفتاده، به انفعال یا استحاله فرهنگی دچار نخواهد شد. به نظر می رسد تنها در این شرایط است که در عرصه رقابت های گفتمانی و در مصاف با گفتمان های رقیب، می توان از تثبیت گفتمان اسلامی ایرانی سخن گفت.

برای دستیابی به این هدف، باید رویکرد رفع آسیب شکل بگیرد. هدف اصلی از ایجاد چنین رویکردی، پالایش ابعاد نظری ناسازگار عمدتاً برخاسته از غرب است (نقوی، ۱۳۷۷). نمی‌توان به راحتی و با نقدهای کلیشه‌ای سراغ مبادی معرفتی غرب رفت. در این زمینه بایسته است تا نخست دانشمندان و متفکران ایران اسلامی، توانایی خود را در بسط گفتمان خویش به کار گیرند. پس از این مرحله می‌توان به آشکارسازی دیدگاه‌های نادرست مبادرت ورزید. به عبارت دیگر، نقد، نیازمند چارچوبی است که به لحاظ مبانی فرهنگی اجتماعی از قدرت اقناع بالایی برخوردار باشد و با تقویت دو مؤلفه نظری و تجربی گفتمان اسلامی ایرانی، عملاً چارچوب نقدهای دقیق نسبت به گفتمان‌های دیگر شکل خواهد گرفت.

همچنین اینکه گفتمان و الگوی اسلامی - ایرانی، یعنی نوعی بومی‌سازی گفتمان اسلامی، مانعی برای حضور در ضیافت جهانی اندیشه خواهد بود، برداشت صحیحی نیست. این گفتمان و الگو، نه موجب انزوای ایران در جهان سیال و فعال خواهد شد و نه امکان مشارکت در ساحت بین‌المللی را از جامعه ایرانی سلب خواهد کرد. تعبیر «اسلامی - ایرانی»، دارای دو توانمندی بالقوه است: اولاً اسلام دارای ارزش‌های فرامکانی و فرازمانی است و این موضوع از جهان‌شمول بودن معرفت اسلامی حکایت دارد (این موضوع در اندیشه شهید مطهری به ویژه کتاب *اسلام و مقتضیات زمان* دارای جایگاهی ویژه است)؛ ثانیاً با توجه به دیدگاه شهید مطهری، فاعل و عامل ایجاد این تمدن می‌تواند خود دارای فرهنگ قومی و ملی باشد؛ اما این امر به خصلت جهان‌شمول بودن تمدن اسلامی صدمه‌ای نمی‌رساند، بلکه جذب می‌شود.

۳. علوم انسانی و بُعد معرفتی تمدن اسلامی

واژه علم، مشترک لفظی است و می‌توان آن را در چهار معنا به کار برد: ۱. علم در مقابل جهل، ۲. علم در برابر شک و ظن، ۳. علم به معنای نظامی از گزاره‌های حصولی که با روش‌های مختلف کسب معرفت به دست آمده‌اند؛ مانند علوم تجربی، فلسفی، تاریخی، عرفانی، ادبی و غیره، ۴. علم به معنای نظامی از گزاره‌های حصولی که با روش حسی، تجربی، طبیعی و انسانی به دست می‌آید و در این معنا فقه، اصول، کلام، فلسفه، عرفان، علوم ادبی و تاریخی، علم به شمار نمی‌آیند (مصباح، ۱۳۷۹، ص ۹-۲۱).

علم از جهاتی گوناگون با فرهنگ مرتبط است. برای شکل‌گیری علم، لازم است تا بدو فلسفه علم به منزله بینش اولیه آن تشکیل شود. فلسفه علم نیز ناظر به لایه‌های هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و غایت‌شناسی است (بستان، ۱۳۹۰). از عناصر تشکیل‌دهنده

معرفت‌شناسی تمدن غرب، تعریف علم فارغ از ارزش و ناظر به جهان مادی و طبیعی است. سده‌های هجدهم و نوزدهم، زمان جولان رویکردهای تجربه‌گرایی و سپس برآمدن پارادایم اثبات‌گرایی بود. در این رویکرد، فرهنگ، نه عرصه‌ای مستقل، بلکه به‌کلی متأثر از علم است و علم، هویت خود را بدون توجه به فرهنگ حفظ می‌کند (پارسانیا، ۱۳۹۱؛ کوهن، ۱۹۷۰). با گذشت زمان و برآمدن رویکردهای تفهیمی و تأویلی غربی در قرن بیستم، فرهنگ ماهیتی بین‌الذمهانی می‌یابد و همچنان در چارچوب روابط و مناسبات کنشگران در دنیای مادی تعریف می‌شود (بتون و کرایب، ۱۳۸۶). در مقابل، علم در دیدگاه اسلامی بر فرهنگ جامعه احاطه دارد (پارسانیا، ۱۳۹۰)؛ زیرا معرفت وحیانی و نقلی، خصالتی تجویزی می‌یابد. وحی در کنار معرفت عقلی و حسی تعریف می‌شود و به تزیق ارزش‌ها و هنجارهای تجویزی (بینش هنجاری) در عرصه نظریه و علم می‌پردازد. فقه اجتماعی، احکام باید و نباید تولید می‌کند و برخلاف رویکرد تمدن غرب، این بینش هنجاری می‌تواند در تولید علم، مبنای قرار گیرد و در نظریه‌پردازی مطمح‌نظر باشد (ویر، ۱۳۹۰، ص ۸۸-۹۲). مبانی فرهنگی - اجتماعی اسلام، برآمده از شریعت و ارزش‌های دینی است که یکی از مهم‌ترین منابع آن در «فقه اجتماعی» متجلی می‌شود (پارسانیا، ۱۳۸۹). انقلاب اسلامی ایران و نظریه ولایت فقیه نیز نتیجه استنباط امام خمینی^ع از فقه اجتماعی است.

۱-۳. اشاره‌ای به فلسفه علوم انسانی و اجتماعی

دگره در کتابی با عنوان **علم به‌مثابه یک نهاد اجتماعی** از منظومه اجتماعی و تاریخی علوم مدرن پرده برداشته است. به‌زعم وی، علم تحت تأثیر منظومه بزرگ‌تر فشارها، نیازها و دستاوردهایی است که مشخصه یک جامعه‌اند و علوم مدرن در شرایط زمانی و مکانی خاص خود حادث شده‌اند. دگره «ارزش‌های فرهنگی علوم مدرن» را عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی، روش منطقی آزمون، حکومت قانون (انسان‌بنیاد و انسان‌مدار)، پراگماتیسم، ریاضت این‌جهانی، شک‌گرایی و فردگرایی معرفی کرده است. وی مسیر علمی غرب در دوران باستان، قرون وسطا و دوره جدید را ترسیم کرده است (دگره، ۱۹۶۸). این موضوع نشان می‌دهد که ممکن نبوده علوم غربی به‌ویژه علوم انسانی، در یک خلأ جغرافیایی و اجتماعی پدید آمده باشند. تمدن غربی متناسب با تغییرات اجتماعی، علوم انسانی و اجتماعی مربوط به خود را تولید کرده است. براین‌اساس باید دید که علوم انسانی و اجتماعی تمدن اسلامی، چه مؤلفه‌هایی دارند.

همان‌گونه که در مرور آرای شهید مطهری گفتیم، علم نقش مهمی در توان بخشیدن به حرکت تمدن اسلامی دارد. علوم انسانی به‌طور مستقیم کفایت نظری گفتمان را تقویت می‌کنند که این تقویت به بُعد معرفتی تمدن و جامعه مربوط می‌شود. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، برای جوشش علوم باید فلسفه علوم متناسب با لایه‌های پنج‌گانه یعنی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و غایت‌شناسی شکل بگیرد. شهید مطهری، میان دو علم تجربی و انسانی قابل به تفکیک است. علوم انسانی با انسان سروکار دارند و نگره اعتقادی عالم، متأثر از لایه‌های پنج‌گانه است. در ادامه، به هریک از این موارد اشاره می‌کنیم:

الف) هستی‌شناسی: منظور از هستی‌شناسی، نوع نگرش به جهان، یعنی چگونگی جهان است. هستی‌شناسی علوم انسانی غرب بر سکولاریسم یعنی نگرش این‌دنیایی بنا شده است (پارسانیا، ۱۳۸۷، ص ۱۹۴). تفسیر ماده‌گرایانه از هستی را فلاسفه یونان باستان همچون *تالس*، *هراکلیتوس*، *آناکسیمندر*، *آناکسیمنس* و *اتمیت‌ها* (هالینگ دیل، ۱۳۸۵، ص ۹۱-۹۵) و در طبعه دوره مدرن کسانی همچون *کپرنیک*، *گالیلو* و *نیوتن* ارائه کردند. هستی‌شناسی در جهان اسلام، هستی‌شناسی توحیدی و صمدی است و بر این اساس انفصال انسان و علم او از مبدأ، مستوجب خدشه در روند زندگی خواهد بود. به‌علاوه از نظر اسلام، عالم به دنیای فیزیکی محدود نمی‌شود و می‌توان از پدیده‌های متافیزیکی و روحانی سراغ گرفت. شهید مطهری با توجه به ضرورت اتصال علم به دین، معتقد است تصور فلسفه‌های اروپایی نسبت به خدا آن بود که یا او را در آسمان‌ها و بالاتر از آن و یا در لحظه آغاز عالم جست‌وجو کنند (کاشفی، ۱۳۷۶)؛

ب) انسان‌شناسی: مقصود از انسان‌شناسی، نوع نگاه نسبت به ماهیت انسان است. انسان‌شناسی علوم انسانی غرب بر اومانیزم بنیان نهاده شده است (نصر، ۱۳۸۴، ص ۲۹۱)؛ یعنی ارزش‌والای شخصیت انسان و ضرورت آزادی در جهت تحقق نفس بشر خاکی. در چنین رویکردی، لازم است تا فضیلت‌های مادی انسان به‌مثابه رأس فضایل ممکن در نظر گرفته شوند. لذا نوعی غلبه انسانیت بر هر پدیده مادی و معنوی دیگر، اهمیتی وافر می‌یابد. غلبه «حقوق بشر» بر آموزه‌ها و ارزش‌های دینی نیز نتیجه همین رویکرد است. در دوره یونان باستان، پروتاگوراس انسان را معیار همه چیز معرفی کرد (توکل، ۱۹۹۰، ص ۵۴؛ هالینگ دیل، ۱۳۸۵، ص ۱۰۵). در دوره مدرن، به منظور حذف روح از تعریف انسان، توضیحی مکانیستی از بدن انسانی نیز ارائه شد. نمونه بارز این رویکرد را می‌توان در دیدگاه *داروین* ملاحظه کرد. *مارکس* نیز تهدید و تحدید شدن عاملیت کارگر را مهم‌ترین توجیه انقلاب

می‌دانست تا بتواند از کرامت و آزادی انسان حراست کند. در مقابل، انسان‌شناسی در اسلام را می‌توان نوعی انسان‌شناسی دوعبده‌ی معرفتی کرد که در نظریات اجتماعی متفکران مسلمانی همچون فارابی، ابن‌سینا، ابن‌خلدون، مآخذ را و شهید مطهری ظهور و بروز یافته است (مطهری، ۱۳۷۶، ص ۱۸؛ آزاد ارمکی، ۱۳۷۶؛ جمشیدی‌ها، ۱۳۸۷، ص ۶۶ و ۶۷). منظور از دوعبده‌ی بودن انسان، اشاره به دو ساحت جسمانی و روحانی اوست؛

ج) معرفت‌شناسی: حدود و ثغور، منابع، شرایط و چگونگی امکان‌شناخت در مرکز مباحث معرفت‌شناسی قرار دارد. معرفت‌شناسی غرب عمدتاً برخاسته از عقلانیت روشنگری است. البته در مجموع، می‌توان دو جریان عمده یعنی ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی را شناسایی کرد (بلیکی، ۱۳۹۲، ص ۳۶ و ۳۷). در اسلام، مبانی معرفت از حس، عقل و وحی ناشی می‌شود. حس و عقل نیز توسط وحی کلیت می‌یابند و مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ چراکه حس، دانش جزئی تولید می‌کند. حس و عقل هیچ‌گاه بر معرفت وحیانی و شهودی و نقل سطره ندارند (بستان، ۱۳۸۷). شهید مطهری نقش دین و آموزه‌های آن را در تولید علم، نقشی ضروری دانسته است؛

د) روش‌شناسی: طریقی و شیوه‌ای که شناخت از آن حاصل می‌شود، روش‌شناسی نام دارد. روش‌شناسی مسلط در غرب، فارغ از مناقشات پارادایم‌ها (هیوز، ۱۳۹۱، ص ۲۷-۵۵)، مستخرج از حس و عقل بوده است. علاوه بر استقرا و استقرای استنتاجی (ابطال‌گرایی)، روش‌های منتج از پدیدارشناسی، هرمنوتیک و روش‌های مردم‌نگارانه نیز کانون توجه بوده‌اند. روش‌شناسی اسلام از منابع معرفتی سه‌گانه یعنی حس، عقل و وحی استخراج می‌شود. حس و عقل نمی‌توانند عقلانیت بسنده را برای شناخت جهان اجتماعی انسان‌ها (علوم انسانی) فراهم آورند. شکاف میان هست‌ها و باید‌ها را پیش‌هنجاری منتج از وحی و نقل تکمیل خواهد کرد. شهید مطهری به سه منبع تفکر یعنی طبیعت، تاریخ و ضمیر انسان اشاره می‌کند (مطهری، ۱۳۸۵، ص ۷۲ و ۷۳)؛

ه) غایت‌شناسی: در علوم انسانی، غایت‌شناسی اهمیت بسیار دارد و با نوع نگرش نسبت به جهان و انسان (هستی‌شناسی و انسان‌شناسی) مرتبط است. هدف و کارکرد علوم غربی مبتنی بر تسلط، التذاذ، تمتع مادی، رهایی یا تفهم است (راین، ۱۳۸۷). برخلاف توجه فلسفه ارسطویی به علت‌غایی، معرفت‌شناسی دنیای مدرن، کارکرد و هدف را در علوم انسانی و اجتماعی جای‌گزین غایت کرده است (دورکیم، ۱۳۸۵، ص ۱۱۰). غایت‌شناسی در اسلام، سعادت توأمان دنیوی و اخروی به‌شمار می‌آید و

ریشه آن، در تقرب به خداوند قادر متعالی است (مطهری، ۱۳۸۵، ص ۷-۹). عقل ابزاری غرب قادر به بحث درباره آغاز و انجام انسان و جهان نیست (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۶۴).

۲-۳. تقدم علوم انسانی و اجتماعی: نقش اجتماعی دانشمندان مسلمان در الگوسازی

علوم انسانی تولیدشده مبتنی بر مؤلفه‌های پنج‌گانه پیش‌گفته، بیان نظری گفتمان جامعه اسلامی ایران را استحکام می‌بخشد و سپس از طریق آن می‌توان انتظار داشت که علوم انسانی و اجتماعی بتوانند الگوهای نهادهایی همچون اقتصاد، سیاست، تعلیم و تربیت و خانواده را پی‌ریزی کنند. تا وقتی نتوان بنیان معرفتی غنی تولید کرد، بحث درباره الگوهای یادشده، جهش معرفت‌شناختی نادرست تلقی می‌شود. بنابراین تحول در علوم و شکل‌گیری فلسفه علوم انسانی و اجتماعی متناسب با هنجارهای اسلامی، مقدم بر ساختن الگوست. دانشمندان و متفکر مسلمان ایرانی زمانی می‌تواند الگوهای از نهادها بیادین جامعه ارائه دهد، که ببینش نظری و فکری او مبانی معرفتی مقتضی را پذیرفته باشد.

تحول علوم انسانی در جامعه ایرانی نیز به معنای مزبور قابل فهم خواهد بود. هر متفکری برای پیشرفت نیازمند ایستار و نگرشی نسبت به انسان و جامعه است. چنین دیدگاهی، نوعی وحدت رویه و غایت مشترک میان علوم مختلف انسانی و اجتماعی پدید می‌آورد. مفصل‌بندی و شاکله این علوم از پنج لایه معرفتی که به آنها اشاره شد، اشراق می‌گردد. وجود نگرش یک‌پارچه در مبانی معرفتی علوم انسانی، موجب تولید دانش و نظریاتی خواهد شد که به استحکام علمی و معرفتی جامعه ایران کمک خواهد کرد. گفتمان‌سازی و الگوسازی، نتیجه تبعات و تفکرات همین علوم‌اند. شکل‌گیری و پیشرفت جامعه و تمدن، متکی به قوت علوم انسانی و اجتماعی خواهد بود. به تعبیر شهید مطهری، علم فریضه‌ای تهیوئی است که هم انسان و جامعه را آماده پذیرش مراحل دیگر می‌کند و هم به‌گونه مستقل دارای اهمیت است (مطهری، ۱۳۶۳ الف، ص ۱۴۳ و ۱۴۴).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تمدن مدرن غربی، با ادعایی سترگ مبنی بر منقضی شدن دوران دین آغاز شد. آگوست کنت قویاً بر این باور بود که دوره دین و فلسفه (متافیزیک) پایان گرفته و دوره جهان‌بینی علمی طلوع کرده است. اثبات‌گرایان پس از کنت به دنبال «مهندسی جامعه» بر مبنای آن جهان‌بینی علمی بودند. در نگاه آنها، همه شقوق معرفت از جمله دین باید کنار گذاشته می‌شد و تنها علم به‌منزله معرفت اصیل و موثق،

کانون توجه قرار می‌گرفت (بتون و کرایب، ۱۳۸۶). بیشتر متفکران غربی، در نحله‌های گوناگون فکری و فلسفی، از آغاز دوره مدرن تا دوره معاصر، بر این مدعا صحه گذاشتند. ماکس شلر، یکی از مهم‌ترین و بانفوذترین فلاسفه پدیدارشناسی و بنیان‌گذار جامعه‌شناسی معرفت و انسان‌شناسی فلسفی، تاریخ بشر را در سه دوره تسلط نهادهای خانواده، سیاست و اقتصاد معرفی کرده که دین تنها در دوره اول حضوری پررنگ داشته است (شلر، ۱۹۸۰).

تصویری که به‌اختصار بررسی شد، عموماً ناشی از باورهای مسیحیت در تاریخ غرب به‌ویژه دوره قرون وسطاست (در نگرش معرفت مسیحی، آن میوه ممنوعه‌ای که خداوند حضرت آدم و حوا را از خوردنش منع کرده بود، دارای ماهیتی از جنس آگاهی و علم بوده است)؛ باورهایی که به فصل مشترک رویکرد معرفتی دوره باستان و مدرن، یعنی همانا جدابودگی دین و علم تبدیل شدند. البته عملکرد کلیسا نسبت به علم در غلبه این چشم‌انداز معرفتی، بی‌تأثیر نبود؛ اما اکنون این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که آیا می‌توان دیدگاه مزبور مبنی بر پیشرفت تمدن و جامعه، با جدایی و رهایی از آموزه‌های دین اسلام را برای ایران نیز مطرح کرد و آن را الگو و نسخه‌ای برای پیشرفت دانست؟ شهید مطهری، نگاه دین اسلام به علم را کاملاً متفاوت با نگاه دین مسیحیت به علم معرفی کرده است. ایشان همراه بودن علم و دین را ضروری دانسته و این اتصال را برای پیشرفت و رسیدن به تمدن اسلامی، رکنی حیاتی قلمداد کرده است.

به لحاظ اجتماعی، خاتمیت دین اسلام اقتضا دارد که قواعد بنیادی مرتبط با شئون گوناگون زندگی فردی و جمعی در آن تعبیه شده باشند. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های فقه نیز همراهی و مساعدت زندگی اجتماعی با مسائل مستحدثه و جدید است. قرآن کریم دین در نزد خداوند را اسلام معرفی می‌کند و بشارت گسترش همین دین را داده است. با این وصف، آیا می‌توان پرسید که اسلام درباره امور و روند جامعه و تمدن مسکوت مانده است؟ شهید مطهری در آثار خود جهان‌بینی اسلامی را دارای خصلتی انسانی و معنوی دانسته که متناسب با شرایط زمانی و مکانی، قدرت مدیریت مسائل فردی و اجتماعی را در اختیار جامعه قرار می‌دهد. ایشان فرهنگ اسلامی را فرهنگی فطری و متعاقباً جهان‌شمول معرفی، و امکان بازسازی تمدن متعالی اسلامی را مطرح کرده است.

وقوع انقلاب اسلامی ایران، به تعبیر امام خمینی □ و مقام معظم رهبری، طلیعه شکوفایی دوباره تمدن اسلامی و بنای رفیع اسلام نه‌تنها در ایران، بلکه در سطح منطقه و جهان است. این شکوفایی عظیم، نیازمند گفتمانی گسترده است که هم‌زمان دارای دو بعد شناختی و عملی باشد. گفتمان انقلاب

اسلامی ایران که حول دین و ارزش‌های اسلامی مفصل‌بندی می‌شود، به پشتوانه مبانی نظری برخاسته از تعالیم الهی، می‌تواند در عرصه‌های مختلف اجتماعی به ارائه الگو از خرده نظاماتی همچون سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت (آموزش) و خانواده بپردازد. شهید مطهری، خلأ شناختی و توانش عملی را در دوران حیات خود، مانعی در تحقق چنین گفتمانی می‌دانست.

امروز با گذشت بیش از سه دهه از انقلاب اسلامی، ضرورت در پیش گرفتن الگویی از پیشرفت که برآمده از تعالیم دینی و آرای اندیشمندان مسلمان باشد، بیش از پیش آشکار شده است. شهید مطهری تمدن مسلط در دوره کنونی را (دست‌کم در زمان حیات خود) تمدن غربی می‌دانست که با برتری علمی و فنی، نوعی جهان‌بینی علمی فارغ از ارزش‌های دینی و معنویت را بنا کرده است. وی نوع مواجهه تمدن‌ها با یکدیگر را صرفاً از نوع تقابل نمی‌دانست؛ بلکه به نوعی از ارتباط تمدن‌ها اشاره می‌کرد که به دستاوردهای مطلوب برای یک تمدن می‌انجامد. از این نظر، شهید مطهری قایل به گزینش محدود و انتخابی است. در شرایط کنونی، علی‌رغم وجود برخی دستاوردهای علمی و فنی، نشانه‌های آشکار ضعف اخلاقی و معنوی تمدن غربی در بخش‌های مختلف اقتصادی، آموزشی و به‌ویژه خانواده، حاکی از افول و پایان تسلط تمدن غرب است؛ تا جایی که بسیاری از پژوهشگران و تحلیلگران غربی بر این واقعیت صحه گذاشته‌اند. این شرایط، مواجهه گفتمانی انقلاب اسلامی و تمدن غربی را نیز شدت بخشیده است. مآلاً لازم است تا جامعه ایران اسلامی در بُعد معرفتی تمدن، یعنی علم، تلاشی دوچندان داشته باشد.

شهید مطهری علوم تجربی و علوم انسانی را برای شکل‌گیری و نضج یک تمدن ضروری دانسته، اما ویژگی متفاوتی را برای علوم انسانی قایل شده است. علوم انسانی با حیات انسان سروکار دارند و ذهن انسان مؤمن یا کافر بر بینش نظری و علمی او تأثیر می‌گذارد. از این رو پیشرفت‌های علمی ایران در علم فیزیک، علوم تجربی و دیگر علوم کاربردی به‌تنهایی توان کافی برای پیش بردن جامعه به سمت پیشرفت را ندارد و شایسته است تا علوم انسانی اجتماعی متناسب با تمدن اسلامی رویش و پرورش یابند؛ چراکه تسلط هژمونی تمدن غرب، نه صرفاً از نوع سیاسی و نظامی، بلکه دارای جنبه معرفتی و علمی نیز بوده است.

برای تجدید نظام معرفتی علوم انسانی اجتماعی باید فلسفه علوم انسانی اجتماعی فعال شود و ابعاد هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و غایت‌شناختی بر پایه‌ای نو استوار گردند. اگرچه شهید مطهری به نحو پراکنده در آثار خود درباره هر یک از موارد یادشده مباحثی را

عرضه کرده است، کلیت چنین تحولی را می‌توان از آرای وی استحصالی و به‌طور شاکله‌مند بازنمایی کرد. از نظر او علم و دین دو بال هستند که بدون هر یک از آنها، پرواز ناممکن است. دال مرکزی و گره‌گاه علوم انسانی اجتماعی نیز باید مبتنی بر آموزه‌های الهی باشد. این علوم انسانی، خصلتی تجویزی و هنجاری نیز دارند و ادعای دنیای مدرن مبنی بر رهایی و جدایی علم از ارزش‌های اسلامی، ناپذیرفتنی، و جدایی آن دو موجب خسران است. همچنین نزد شهید مطهری، اقامه دین نیازمند فرهنگ‌سازی است؛ فرهنگی که به نقش اجتماعی علم، باور داشته باشد.

در آرای شهید مطهری پیشرفت جامعه اسلامی و رسیدن به تمدن اسلامی، نوعی تناسب و معاضدت مؤلفه‌های دین، علم، فرهنگ و تمدن را نمایان می‌سازد. در مجموع به نظر می‌رسد که قوت علوم انسانی اجتماعی از چند جهت برای الگوی پیشرفت جامعه و تمدن اسلامی دارای اهمیت است:

۱. نوعی رابطه دیالکتیکی میان کفایت نظری و عملی گفتمان انقلاب اسلامی با علوم انسانی اجتماعی وجود دارد؛ هرچقدر علوم انسانی اجتماعی تقویت شوند، بُعد شناختی گفتمان تقویت می‌شود و در نتیجه گفتمان اسلامی قادر خواهد بود تا در بُعد عملی، الگوهای خرده‌نظامات را طراحی و تدوین کند؛

۲. رویکرد آسیب‌شناسی برای شناسایی نقاط ضعف داخلی و همچنین نقد مبانی معرفتی تمدن غربی، مستلزم آگاهی و بینشی برآمده از علوم انسانی اسلامی است؛
۳. وظیفه علوم انسانی اجتماعی در تمدن اسلامی نه تنها تهیه و تدارک مقدمات و بسترها، بلکه پایش و رصد وضعیت و شرایط است.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی، ۱۳۷۶، *اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان*، تهران، سروش.
- اصغری، محمود، ۱۳۸۵، «مبانی دین و توسعه در اندیشه شهید مطهری»، *پژوهش های اجتماعی اسلامی*، ش ۵۷، ص ۱۴۳-۱۷۸.
- بستان، حسین، ۱۳۸۷، *گامی به سوی علم دینی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- _____، ۱۳۹۰، *گامی به سوی علم دینی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بلیکی، نورمن، ۱۳۹۲، *استراتژی های پژوهش اجتماعی*، ترجمه هاشم آقاییگ پوری، تهران، جامعه‌شناسان.
- بتون، تد و یان کرایب، ۱۳۸۶، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد، تهران، آگه.
- بیرو، آلن، ۱۳۷۰، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، کیهان.
- پارسایان، حمید، ۱۳۸۷، *هستی و هبوط*، قم، معارف.
- _____، ۱۳۸۹، *حدیث پیمانه*، تهران، معارف.
- _____، ۱۳۹۰، *روش شناسی انتقادی حکمت صدرایی*، قم، کتاب فردا.
- _____، ۱۳۹۱، *جهان های اجتماعی*، قم، کتاب فردا.
- توکل، محمد، ۱۳۸۹، *جامعه‌شناسی علم*، تهران، جامعه‌شناسان.
- جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۵، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جمشیدی‌ها، غلامرضا، ۱۳۸۷، *پیدایش نظریه های جامعه‌شناسی*، تهران، دانشگاه تهران.
- دورکیم، امیل، ۱۳۸۵، *قواعد روش جامعه‌شناسی*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، دانشگاه تهران.
- راین، آلن، ۱۳۸۷، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، صراط.
- عرفان‌منش، ایمان و سهیلا صادقی فسایی، ۱۳۹۱، «وضع‌شناسی و تحلیل گفتمان نظریه‌پردازی های اجتماعی از الگوی خانواده مطلوب در ایران»، *مطالعات راهبردی زنان*، ش ۵۸، ص ۷-۴۸.
- کاشفی، محمدرضا، ۱۳۷۶، «علم و دین از دیدگاه استاد مطهری»، *قبسات*، ش ۳، ص ۳۹-۵۷.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۹، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۵۹، *هدف زندگی*، تهران، حزب جمهوری اسلامی ایران.
- _____، ۱۳۶۲، *انسان کامل*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- _____، ۱۳۶۳ الف، *ده گفتار*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۳۶۳ ب، *تقدی بر مارکسیسم*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۶۷ الف، *مسئله شناخت*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۶۷ ب، *امدادهای غیبی*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۰ الف، *اسلام و مقتضیات زمان*، تهران، صدرا.

- _____، ۱۳۷۰، ب، *نختم نبوت*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۲، الف، *جامعه و تاریخ*، تهران صدرا.
- _____، ۱۳۷۲، ب، *آشنایی با علوم اسلامی*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۳، *علل گرایش به مادیگری*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۶، *مقالات فلسفی*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۷، *آشنایی با قرآن*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۸، *نظری به نظام اقتصادی اسلام*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۰، *پانزده گفتار*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۱، *یادداشت‌های استاد مطهری*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۵، *انسان و ایمان*، تهران، صدرا.
- معین، محمد، ۱۳۷۸، *فرهنگ فارسی*، تهران، امیرکبیر.
- مک کارتی، ای. دی، ۱۳۸۸، *معرفت به مثابه فرهنگ*، ترجمه کمال خالقی پناه و دیگران، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- مهدوی نژاد، محمدحسین، ۱۳۸۱، «*رابطه علم و دین با تکیه بر دیدگاه شهید مطهری*»، *پژوهش‌نامه حقوق اسلامی*، ش ۶ و ۷، ص ۳۶-۴۷.
- نصر، سیدحسین، ۱۳۸۴، *جوان مسلمان و دنیای متجدد*، ترجمه مرتضی اسعدیان، تهران، طرح نو.
- تقوی، علی محمد، ۱۳۷۷، *جامعه‌شناسی غرب‌گرایی*، تهران، امیرکبیر.
- ویر، ماکس، ۱۳۹۰، *روش‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، مرکز.
- هالینگ دیل، رجبینالد جانج، ۱۳۸۵، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، ققنوس.
- هیوز، هنری استیوارت، ۱۳۹۱، *آگاهی و جامعه*، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران، علمی و فرهنگی.

Bailey, K. D, ۱۹۹۴, *Methods of Social Research*, New York: The Free Press.

Daymon, C, & Holloway, I, 2005, *Qualitative Research Methods in Public Relations and Marketing Communications*, London & U.S.: Routledge.

DeGre, G, 1968, *Science as a Social Institution: An Introduction to the Sociology of Science*, Michigan: The University of Michigan.

Gee, J. P, 1999, *An Introduction to Discourse Analysis: Theory and Method*, London and New York: Routledge.

Kuhn, T, 1970, *The Structure of Scientific Revolution*, Chicago: The University of Chicago.

Scheler, M, 1980, *Problems of a Sociology of Knowledge*, Translated by M. S. Frings, New York: Routledge & Kegan Paul Ltd.

Tavakol, M, 1990, *Sociology of Knowledge: Theoretical Problems*, New Delhi: Sterling.